أعوذ باللَه من الشیطان الرجیم

بسم اللَه الرحمن الرحیم

از رواياتي كه مربوط به مساله استطاعت وكيفيت قضاء عن حجة الاسلام بود، فارغ شديم و عرض شد كه مسأله حجة ‌الاسلام عبارت است از يك ارتباط خاص بين انسان و بين پروردگار نسبت به اتيان اعمال و افعال مخصوصه كه اين ارتباط خاص در هر مرتبه‌اي محقق مي‌شود و حقيقتش، حقيقت واحده است و بر طبق همان مرتبه نسبت به همان مرتبه تكليف خاص دارد .

بنابراين اگر صبي همراه والدين خودش به حج برده شود آن تكليف را نسبت به حجة الاسلام در زمان صباوت و طفوليت انجام داده است يعني آن حج را انجام داده است و يعد حاجاً يوم القيامه بدون كمترين رتبه يعني همان‌طوري كه در روز قيامت حجاج بيت اللَه را كه مؤدي حجة الاسلام هستند در يك صف قرار مي‌دهند، اين صبي را هم كه قبل از بلوغ به حج رفته است در همان صف قرار مي‌دهند نه يك صف متأخر اين منظور ما است يعني در همان صفي كه فرض كنيد يك فرد چهل ساله را به حج مشرف بکند و اتيان بشود بغل او يك طفل پنج ساله را قرار مي‌دهند يك طفل دو ساله را قرار مي‌دهند و يك طفل رضيع را قرار مي‌دهند، مي‌آيند در كنار او، نه اينكه مثلا فرض كنيد كه چهارده ساله‌ها را يك صف قبل و سيزده ساله ها در يك صف متأخر.

اين منظور ما است البته منظور ما كه چه عرض كنم ما که هستیم که بخواهیم بگوئیم، منظور ما از روايات كه مي‌فرمايند كه حجة الاسلام را قضا كرده است، عبارت از اين است كه همان حقيقت و واقعيت بدون يك سر سوزن كم و زياد براي صبي ثبت مي‌شود و ديگر نياز نيست به اينكه ما تفسیر كنيم و تاويل كنيم، چطور اینکه تاويل كردند كه حجة الاسلام مراتبي دارد يا اينكه فرض كنيد مسامحه هست يعني مأجور است ثواب است اينها همه تأ‌ويلاتي است كه ما لا یرضی بها صاحبه است .

خوب است، ما همانطوري كه امام عليه السلام فرموده همان جور بيائيم بيان كنيم، از خودمان فضولي و من درآوردي نكنيم، فهممان نمي‌رسد بگوييم نمي‌رسد! ديگر نيائيم كلام امام صادق عليه السلام را تاويل كنيم.

امام عليه السلام مي‌فرمايد كه فَقَد قضی حجة الاسلام ديگر فضولي موقوف، وقتي حضرت مي‌فرمايد: كه صبي اگر قبل از بلوغ به حج مشرف بشود فَقَد قَضی حجة الاسلام يعني حجة الاسلام، ديگر ما ده تا حجة الاسلام كه نداريم، يك حجة الاسلام بيشتر نداريم .

بله، يك وقت خود امام عليه السلام مي‌فرمايد كه مقصود از حجة الاسلام در مورد صبي، حج استحبابي است و آن حجة الاسلامي كه داراي آن آثار مخصوص است، نيست، بلكه صرفاً ثوابي می برد، خوب، بله همانطور که اگر يك جا معطر باشد هركسي وارد اتاق بشود، از آن عطر استفاده مي‌كند، خوب بچه هم كه وارد اتاق بشود بالاخره از آن فضاي معطر بهره‌مند مي‌‌شود اما نه اينكه فرض كنيد بايستد نماز بخواند آن ‌طوري كه براي بزرگترها هست که وجوب صلاة درمسجد است، آن بچه وارد مسجد مي‌شود از همان فضاي مسجد از همان روحانيتش از همان به اصطلاح، عطر خوشي كه در آنجا هست به همين مقدار شاد مي‌شود و بيش از اين نه، اين نيست منظور، منظور اين است كه اگر بچه‌اي آمد وارد مسجد شد فرض كنيد يك بچه ده ساله و در كنار مصلّين ايستاد و نماز جماعت را همانطوری كه آنها مي‌خوانند او هم خواند و داراي طهارت هم بود، همان آثار مترتب بر صلاة واجب كه براي مصلين است همان آثار به ظرفيت خود اين بچه آن آثار هم براي او ثبت مي‌شود .

لذا مي‌گويند كه اطفال خود را بيدار كنيد براي نماز خواندن، بخاطر آن است كه به آن حظ و نصيب برسند. بنده خودم شاهد بودم در كربلا كه مشرف بوديم، مرحوم آقاي حداد رضوان اللَه علیه به والد ما مي‌فرمودند: حتي بچه‌هاي كوچك را هم بين‌الطلوعين بيدار كنيد، نه بخاطر اينكه اينها عادت پيدا كنند كه بين‌الطلوعين بيدار باشند، اين عادت نمي‌خواهد، بلكه خود همين بيداري در بين‌الطلوعين همانطوري كه موجب استجلاب رزق است (چطور اینکه، در روايات داريم كسي كه در بين‌الطلوعين خواب باشد، رزق آن روز نصيبش نمي‌شود يعني، رزق روحاني ورزق علمی، نه رزقهاي مادي و نان و پنير و اينها آن رزق روحاني آن روز نصيب آن نمي‌شود) كسي كه در بين الطلوعين خواب است آن روز خودش هم مي‌فهمد كه در بين روز است، ولکن حالش فرق دارد اینکه حالش فرق می کند به علت آن است كه بين الطلوعين بيدار نبوده و نصيبي ندارد و بايد مسأله را براي فردا بگذارد، حالا فردا گريه كند، يا... بنده نمي‌دانم چكار كند ديگر آن روز رفت .

كسي از افراد نقل مي‌كرد كه فلان آقاي معروف را اگر نمي‌آمدند براي نماز، بيدارش كنند، نماز صبحش قضا مي‌شد. (مي‌آمد در همين‌جا نماز جماعت مي‌خواند، فوت كرده است) پس اين هم يك تبليغ و يك حساب و كتاب حالا او چه می گوید و آن عارف بزرگ چه مي‌گويد، بچه‌هاي كوچك را در بين‌الطلوعين بيدار كنيد كه محروم نباشند.

حالا كدام يك از اين دو مطابق مكتب امام صادق عليه السلام است؟ كدام يك از اين دو پا جاي پاي اهل بيت گذاشته اند؟ حالا بيايم هی حرف از خودمان در بیاوریم، هي كتاب بنويسيم هي رد كنيم احمقانه، كار ما فقط شده اين كه بر هر كسي كه يك حرف برخلاف نظر و سليقه و هوا و هوس خودمان زد بگوييم رد کنیم بیچاره ها، برويد خودتان را درست كنيد، برويد خودتان را موافق كنيد، چرا بلند مي‌شويد آبروی خودتان را می برید و از اين طرف و آن طرف خرج مي‌كنيد و موقعيت خودتان را پايين مي‌آوريد.

خود او به اين نتيجه مي‌رسد كه اين یعنی، همان فلسفة تشريع احكام براي غيربالغین اين است كه تشريع به اين نحو يعني به نحو استحباب نه فقط تشريع به خاطر تمرين و ممارست و امثال ذلك است و اينها، نه بلكه براي استفاده كردن است. همانطوري كه بالغ استفاده می كند او هم استفاده خودش را می کند بعد با تغيير موضوع تشريع ملزم در آن جا آورده مي‌شود كه آن يك به اصطلاح مطلب ديگري دارد.

پس بنابراين، نه احتياج به اين است كه ما تأویل كنيم، و نه احتياج است به اينكه توضيح كنيم، نه احتياج است به اينكه حجة الاسلام را دو حجة الاسلام بدانیم، به هيچ كدام از اينها نيازي نيست، بلكه حجة الاسلام كه امام عليه السلام مي‌فرمايد، همان حجة الاسلام است در عين حال حضرت مي‌فرمايند: كه ولو حج عشر سنين يجب عليه الحج إذا یصبر بالغاً يا إذا احتلم یا لکان مستطیعاً فی البلوغ، اين هم به جاي خودش محفوظ است ده بار اگر به مكه برود باز در اين ظرف تكليف مسقطِ از تكليف در زمان بلوغ و استطاعت نخواهد بود، اين به جاي خود و آن هم به جاي خود هركدام جاي خودش را دارد اين اگر در اين زمان حج انجام داد و فوت كرد یَعِدُُّ حاجّاً اگر اين آمد و پا به بلوغ گذاشت چه مي‌شود موضوع عوض مي‌شود وقتي موضوع عوض شد حكم جديد مي‌آيد و اين همان مطلبي است كه ما در بحث فلسفه به جايش اين مسائل را گفتيم كه دو تشريع ما در اينجا داريم:

يك تشريع در ظرف صباوت و يك تشريع در ظرف بلوغ و استطاعت دو مساله است. در ظرف صباوت تشريعش تشريع حج استحباب است در ظرف بلوغ و استطاعت تشريع حج واجب است و ملزم وموبق، تركش ترك موبقه است. لذا اگر به همين نحو شخص بيايد و حتي در زمان بلوغ سالهاي سال از او بگذرد و مستطيع براي اتيان حج نشود و از دنيا برود اين يَعدُّ حاجاً و حجة اسلام را در زمان تشريع صباوت انجام داده و در زمان تشريع هم برايش واجب نشده است مستطيع نبوده كه بخواهد الزام براي حج انجام بشود اين مي‌شود حاج ، لذا به اين مي‌شود گفت حاج، حتي اگر در زمان شيرخوارگي و رضاعت هم به حج برود باز اين مي‌شود به او گفت حاج است ،‌حتماً نبايد كه خودش برود اگر برود و احرام بر او ببنددند و آن شخصي كه ولي از طرف او و یا مباشر از طرف اوست، نیّت کند و او را به مواقف و عرفات و مشعر ببرد و از طرف او رمي كند (ما به حج كه مشرف مي‌شويم مي‌بينيم كه بسياري از افراد مي‌آيند با اطفال شيرخوار و آن را كه ديگر نمی برند رمي بکند، بلکه از طرف او مي‌روند و رمي مي‌كنند) اين الان اگر احرام ببندند و از طرف او بروند اين را انجام بدهند نفس نيتي كه وليّ او انجام مي‌دهد، او به جاي او حج است. حج حساب مي‌شود و اين عجيب است كه چطور به دستگاه خدا اين قدر دقيق و روي حساب است كه مي‌گويند چرا بخل مي‌كني و اين بچه را از اين فيض محروم مي‌كني، وقتي يك همچنين فيضي دارد به اين مي‌رسد حالا که داری او را به مکه می بری خوب او را احرام ببند و از طرف او نيّت كن و داری سعی می کنی او هم همراه خودت باشد از طرف او نیّت کن هم سعی به پای خودت حساب می شود هم به پای او این که زحمت ندارد هم خودت سعی مي‌كني و هم او را به سعی می بری و طواف مي‌كني.

اينطور نبايد ما اين مسأله را شوخي بگيريم. مسأله، مسأله‌اي بسيار مهمي است كه چطور اين فيض الهي آنچنان وسيع است كه مي‌آيد و شامل همة افراد و همة آنهايي مي شود كه در اين مسير قدم گذاشتند، إما مباشرى و إما بنيابى والولايى، آن فيض مي‌آيد همة آنها را در آن موقع مي‌گيرد به نحوي كه این مسئله حتی شهودی است. بسياري از افراد نقل مي‌كنند كه در مشاهداتشان متّوجه شدند كه همة اين بچّه‌هائي كه مي‌آيند از نقطه نظر حج به همان موقعيت و تكامل و به همان وضعيتي متلبّس مي شوند كه يك شخص در چهل سالگي، پنجاه سالگي، شصت سالگی كه به حج مي‌رود به آن كيفيت متلّبس مي شود و اين وضعيت را در آنجا پيدا كرده اند، نه اين كه آنها فرق كرده ‌باشند و نصيب كمتري برده باشند همان است كه از آن ناحيه به اينها رسيده است .

اين ها مسائلي است كه بايد به مردم گفت و مردم را بايد متوجه اينها كرد و شوخي نگيرند اين حقايق را . و اين ها را فقط يك مسائل ظاهري ندانند و يك مطالبی است كه به نحو يك احكام ظاهري فقط الان دارد مطرح مي‌شود و از اين مطالب هيچ خبري نيست در حالتي كه اصل و اساس براي اين اعمال و رفتار توجه به اين مطالب است كه آنها متوجه باشند كه اين حجي را كه دارند انجام مي‌دهند اين نمازي را كه دارند مي‌خوانند ،حالا نه در حج، در همه مسائل، این روزه اي كه دارند مي‌گيرند در همة اينها چه قضيه‌اي است و چه مطالبي پشت اين است آيا اين روزه‌اي كه ما مي‌گيريم همین طوری یک ماه روزه بگیریم بعد هم تمام شد يا اينكه پشت اينها حساب و كتابي هست و ما اطلاع نداريم اين نمازي كه داريم مي‌خوانيم ظهر و عصر آيا فقط همينطور صرف خم و راست و ركوع شدن يا اينكه مطلبي پشت اين قضيه هست و بايد به آن نكته توجه كنيم و در موقع نماز خواندن بايد بدانيم كه چكار داريم مي‌كنيم هيچ، نه ،آقا وضو را بگير و نمازت را بخوان و رفع تكليف كن بلند شو برو حالا چه ده ثانيه طول بكشد حداقل آن به همين مقدار كه صحيح باشد و فقط همين مستقبلاً بقبله باشي ديگر بقيه‌اش مساله‌اي نيست . بعد وقتي كه آن شخص به بلوغ رسيد آن وقت آن مساله‌اي دوم پيش مي‌آيد كه تشريع مجدّد براي الزام است.

تلميذ: بنابراین مبنا، تا قبل از احتلام این نورانیت وارتباط برای صبی هست و وقتی که محتلم می شود در واقع موضوع جدیدی برای او هست ، يك موضوع جدید و یک فرد جدید و یک تکلیف الزامی جدید،پس باید آن نورانیتی که کسب کرده است الان از بین رفته باشد.

استاد: چرا ازبین برود؟

تلمیذ: اگر از بین نرفته باشد تکلیف جدید بر چه مبنایی است؟

استاد: برمبنای وضعیّت جدید است.

تلمیذ: پس وضعیّت جدید رانباید داشته باشد.

استاد: خب ندارد.

تلمیذ: آن نورانیّت باید ازبین برود.

استاد: آن نورانیّت از بین نرفته و در مرتبۀ خودش مي باشد مگر انسان یک مرتبه دارد؟ مگر شما نمی گوئید هرچه لباس وجود پوشید از بین نمی رود؟

امروز كه شما به فقير صدقه مي‌دهيد آيا دليل بر اين است كه صدقه فردا اثر صدقه امروز را از بين مي‌برد؟ امروز صدقه يك حكم دارد فردا يك حكم ديگر و... شما الان نماز ظهر را مي‌خوانيد اين نماز براي شما يك نورانيتي مي‌آورد بعد فردا عمدا نماز ظهر را ترك مي‌كني آيا اين نمازي كه فردا ترك مي‌كنيد يا نمي‌كنيد حالا بحث ترك كردن فعل حرام است آن تكليف جديد كه مي‌آيد آيا مگر غير از اين است كه تكليفي روي تكليف ديگر آمده آن سرجاي خودش حکمی داشته است، نورانيتي داشته، شما در روز قبل تحصيل كرده‌ايد مصلحت ملزمه را ، فردا مصلحت ملزمه جديدي است اين ارتباط به روز قبل ندارد پس فردا باز در ظرف جديد است و مصلحت ملزمه جديد هركدام جاي خود را دارد.

اين شخص قبل از بلوغ يك وضعيت وحالی دارد بين خود و بين خدا در آن وضعيت و حال اگر اين حج انجام بگيرد اين وضعيت و حالش با ساير افراد متغير و مختلف خواهد شد و بر ساير اقران خودش برتري و ترجيح پيدا خواهد كرد اين براي قبل از بلوغ، حالا كه بلوغ شد حال او تغيير پيدا مي‌كند اين به جاي خودش است اين تكليف را انجام داده است الان با يك وضعيت جديد باید یک روش جديد را انجام بدهد فرض كنيد، در زمان قبل از بلوغ يك نعلبكي غذا مي‌خورد حالا كه بالغ شده بايد يك بشقاب غذا بخورد اين بشقاب غذا خوردن ارتباطي به آن ندارد آن تحصيل خودش را داشته حالا اگر در اين وضعيت آمد و از روي عناد و سهل‌انگاري مستطيعا حج انجام نداد، اين لا يَعِدُ حاجاً در زمان صباوت حج برايش نوشته مي‌شود ولي به جهت عدم اتيان به تکلیف جدید پس از بلوغ، معاقب است. اين بحث ديگر تمام شد .

بحث جديدمان البته يك بحث اصولي است و آن اين است كه تكليف ما نسبت به اين حج چيست؟ از نظر بحث روايي، خوب مطلب را تا آنجايي كه ديگر قضيه روشن بشود خدمت رفقا عرض كرديم و رفقا هم ديدند كه قضيه استطاعت يك مسئلۀ شرط زائد بر شرط عرفي نيست بلكه یک مسأله عرفي است .

در عرف مثلا مي‌گويند اگر مي‌تواني برو تهران اگر مي‌تواني امروز فلان كار را بكن اگر مي‌توانی فرض كنيد، اطعام كن اگر مي‌تواني... ، اينها يعني چه؟ يعني اگر مشکلی نداشته باشی، اگر ايرادي نداشته باشد، مثلا اگر مي‌تواني الان اين نامه را ببر به فلان شخص بده، مي گويد من نمی توانم الان درس دارم بحث دارم نمي‌توانم ولي يك فردي مي‌گويد من مي‌توانم و درس ندارم، اين اگر مي‌تواني اگر نمي‌تواني چيزي نيست ،همين مطلب را خدا در قرآن گفته است و در روايات هست منتهي در روايات تفسير شده به زاد و راحله و همين طور نسبت به كساني كه قادر هستند و مي‌توانند، حتي در آنجا راحله برداشته شده است اين مساله يك مسئلۀ عادي است و نيازي به مباحث ديگر ندارد ولي از نظر تاكيد بر قضيه و بر مساله خوب اشكالي ندارد كه يك مقداری بحث را اصولي كنيم و مطلب را بر آن پايه قرار بدهيم .

ببينيد در اوامر، اوامري كه از ناحيه شارع تعلق مي‌گيرد به وصفی، يا اينكه آن وصف، ظرفِ براي آن مأمورٌ به است يا اينكه آن شرطِ براي وجوب مأمور به است.

در اينجا مساله فرق مي‌كند يك وقتي مولي در اوامر خودش يك شرطي را شرطِ براي اصل مأمور به قرار مي‌دهد يك مطلبي را اصل قرار مي‌دهد براي آن مأموربه خودش، مثلا فرض كنيد مي‌گويد كه اگر فلاني در قم بود شما بايد او را اكرامش كنيد در فلان شب اطعام كنيد در اينجا وجود اين شخص شرطِ وجوب است، يعني مأمورٌبه بالنسبه به آن قید و بالنسبه به آن شرط، در اينجا شرط آن واجب مشروط است، واجب مطلق نيست وجوب در آنجا محقق نمي‌شود الا به حصول شرط در آن ظرف و در آن مكان ، حالا ابتداي مطلب را امروز به عنوان مجمل مي‌گوييم تا فردا وارد بحثش بشويم.

خوب، در اينجا اصلاً وجود اين شخص، شرطِ وجوب است، قبل از وجود در اينجا اصلا شرطي وارد نشده و بايد آن محقق بشود يك وقتي نه، نمي‌گويد وجود او بلكه مي‌گويد كه فلاني را اكرام بكن در لیلة الجمعه، اين اكرام در اين جا به عنوان مطلق آمده نه به عنوان وجود او اگر فلاني باشد، یعنی در واقع مولي در اينجا ملتفت به وجود و عدمش نيست خود آن وجود مفروغ‌ عنه است چون خود شخص در اينجا هست فرض كن متوطن است قاطعین اين بلد هست منتهي ظرف براي مأموربه، به عنوان شرط واجب آن، عبارت است از همان لیلة ‌الجمعه، قبل از لیلة ‌الجمعه هنوز شرط واجب نيامده است كه همان وجود ظرف باشد در اينجا واجب مي‌شود واجب مطلق، واجب مطلق نسبت به اصل اكرام و واجب مشروط بالنسبه به دخول وقت، قبل از دخول وقت هنوز ظرف مأموربه نيامد است.

اين مطالبی كه خدمتتان عرض مي‌كنيم اينها يك نتيجه‌گيري دارد اصلش دو مساله است : يكي براي مساله تحصيل استطاعت است دوم براي بحثي است كه راجع به اشهر حج مي‌خواهيم بكنيم، اين نكته در آنجا بدرد مي‌خورد كه خود نفس تعلق وجوب به حج اين نسبت به اشهرحج و همين‌طور نسبت به استطاعت چه وضعيت و موقعيتي را دارد.

پس بنابراين كلام مولي كه مي‌گويد اكرم زيداً در لیلة ‌الجمعه نسبت به خود اكرام و نسبت به نفس إكرام، واجب مطلق مي‌شود و نسبت به زمان إكرام مي‌شود واجب مشروط، الان واجب نيست بايد صبر كند تا چند روز ديگر و در لیلة الجمعه إكرام بكند، بعد در يك زمينه ديگر ما مي‌بينيم كه همين وجوب اكرام مي‌شود وجوب مشروط اگر اين شخص فرض بكنيد با يك همچنين وضعيتي بود شما بايد إكرام كنيد إن كان تقياً يَجبُ الاكرام، إن كان غيرتقياً لا يَجبُ الاكرام بل یحرم كان ، در اينجا خود نفس زید مطلق برای إکرام نيست زيد مقيد به قيد تقوي در اينجا ملحوظ براي تعلق وجوب و عدم تعلق است. پس بايد در اينجا احراز آن تقوي و احراز آن قيد بشود تا اينكه آن وجوب هم در اينجا بيايد خوب حالا صحبت در اين است كه احراز اين قيد آيا در صورتي كه واجب مطلق باشد، بر عهده مكلف است كه بلند شود برود و فرض كنيد تحقيق كند و به دست بياورد كه آيا متقي هست يا نه؟ يا اين كه نه، بر عهده او نيست مي‌تواند آن كار را انجام ندهد. البته نسبت به اين قضيه اين به اصطلاح، صحبتِ بعد است كه بايد مساله را بعداً مطرح كنيم.

نسبت به واجب مشروط اگر اين واجب بايد لیلة ‌الجمعه باشد و فرض كنيد اكرام را كه گفتيم نسبت به اصل زيد اين مطلق است اما نسبت به دخول وقت ‌مشروط است، آيا تحصيل شرط در اينجا بر عهده زيد است يا اينكه بر عهده عبد است؟ یا اينكه نه، لیلى الجمعه در اختيار او نيست و او مي‌تواند صبر كند تا ليله الجمعه؟

صحبت در اين است كه در اين واجب مشروط آيا اين عبد مي‌تواند بگويد چون هنوز زمان اين وجوب نيامده است من مي‌توانم با ايجاد مانع دفع آن واجب مشروط را بكنم به لیلة الجمعه؟ يا نمي‌تواند؟ وقتي كه مولي به عبد مي‌گويد كه اكرم زيدا لیلة ‌الجمعه اين ديگر پایش را از قم نمي‌تواند بيرون بگذارد بايد تا لیلة الجمعه در قم بماند نگويد من بلند مي‌شوم مي‌روم تهران حالا كه رفتم تهران ديگر بر من واجب نیست، اين واجب مشروط است، در واجب مشروط عبد نمي‌تواند ايجاد مانع براي رفع وجوب بكند زيرا در واجب مشروط حكم بر ضمّه عبد متعلق شده است و ديگرمفرّی از آن واجب نيست مثل فرض كنيد واجب مشروط نسبت به طهارت انسان كه در موقع صلاة در موقع زوال حكم متعلق شده است و ديگر مفري نيست و بايد برود تحصیل طهارت بكند اين مطلب ديگري است، ولي در مورد واجب مطلق اين طور نيست، تحصيل شرط براي واجب مطلق، برعهده مكلف نيست فرض كنيد مثلا بلوغ شرطِ وجوب است نسبت به احكام تكليفيِّه، براي صبي شرط الزام آن همان بلوغ است يا اينكه فرض كنيد ما در احكام خيلي داريم مثل خمس و زكات و اين ها همه شرط براي واجب است نه شرط براي وجوب .

شارع خمس را واجب كرده است ولي وجوب خمس مشروط به بلوغ مال و حد نصاب است يعني نصابش عبارت است از همان ازدياد منافع يا نسبت به مؤونه سنه یا نسبت به سایر موارد مثل غوص ومعادن، كه به سنه ومؤونه سنه كاري نداريم، حالا فرض كنيد دراینجا كارهای مختلفي است كار معدنیات است، کارغوص است، فرض كنيد كار نجاري هم است خوب اين فرد مي‌گويد من نمي‌خواهم بروم غوص كنم تا اين كه مشمول خمس بشوم شارع می گوید می توانی بروی نجاري بكنی مي‌تواني بروي قصابي كني حتماً لازم نیست که انسان شغل خودش را به نحوي انتخاب كند تا اينكه مشمول تكليف به خمس بشود يا اينكه در مورد نصاب در مورد نصاب زكات، اين مي‌تواند در زراعت يك زراعت ديگري بكند بجاي اين كه انگور بكارد برود درخت سيب بكارد خوب سيب كه مشمول زكات نيست مشمول خمس است، بله اگر برود گندم بكارد و انگور و خرما و امثال ذلك اين مشمول زكات مي‌شود و همينطور شخص مي‌تواند براي رسيدن به حد نصاب خودش را به سختي نياندازد خوب در اينجا حد نصاب اين مقدار است نصاب براي طلا و نقره اين مقدار است براي زراعت اين مقدار است گندم و مويز و خرما در مورد اگر چنانچه كيفيت سقی او سقی سماوی باشد يا مطر باشد يا توسط يد و اينها در اينجا تفاوت مي‌كند شخص نسبت به تحصيل شرط در اينجا مكلف نيست، مي‌گويد من يك مقداري زراعت مي‌كنم كه كمتر از حد نصاب باشد شارع در اينجا در اختیار او گذاشته نه اينكه يك هكتاري كه داريد بايد حتما يك هكتار را زراعت كند، مي‌گوييد: نه نمي‌خواهم، می خواهم ده مترش را زراعت كنم، همان مقدار قوتم باشد كفايت مي‌كند .

خوب حالا با توجه به اين مساله در مورد استطاعت بايد ببينيد وقتي كه استطاعت، يك شرط براي واجب شد، يا شرط براي وجوب شد، البته در مباحث گذشته، مساله به اين نحو شد كه اين استطاعت شرط واجب است نه شرط براي وجوب،‌ يعني شارع در اينجا مسئله وجوب حج و الزام را متوقف بر حصول استطاعت نكرده است به اين عنوان كه هروقت استطاعت حاصل شد آن وقت اصل وجوب حج بر ذمه مكلف می ‌آيد به اين نحو نيست يا اينكه نه، شما ممکن است بگوييد به اين نحو باشد هنوز كه ما وارد بحثش نشديم كه آيا اصل استطاعتي كه مي‌فرمايد… وَ لِلّٰهِ عَلَى اَلنّٰاسِ حِجُّ اَلْبَيْتِ مَنِ اِسْتَطٰاعَ إِلَيْهِ سَبِيلاً ... ﴿آل‌عمران‌، 97﴾ اين استطاعت شرط براي وجوب است كه قبل از حصول استطاعت، اصلا واجب نيست از آن طرف انسان مي‌تواند رفع استطاعت بكند فرض كنيد زندگي خودش را به نحوي قرار بدهد كه هيچ وقت مستطيع نشود، فقط به مقدار قوت لا يموت به همان مقدار تحصيل قوت براي خود و عيالش بكند حتي يك ريال هم اضافه نداشته باشد صدسال هم بگذرد مي‌گويد استطاعت بر من حاصل نشده است، چطور اینکه در مورد خمس تحصيل نصاب تكليف براي مكلّف نيست در استطاعت هم تكليف نيست مي‌تواند اين را تحصيل نكند اين مي‌شود شرط براي وجوب، يا اينكه نه اصل حج و وجوبش به عنوان وجوب مطلق است وقتي كه وجوبش، وجوب مطلق شد اين شخص بايد اين وجوب را اتيان كند مشروط به استطاعت يعني بايد استطاعت در اين جا حاصل بشود تا اينكه آن حج را اتيان بكند، اين شرط استطاعت آيا تحصيلش در اختيار مكلف است؟ يا اينكه نه مكلف ملزم به تحصيل او است؟

صحبت در اين است كه مكلف ملزم است، فرض كنيد، مثل از باب مقدمه واجب كه مولي مي‌گويد اكرم زيدا لیلة ‌الجمعه خوب اكرام زيد چه مي‌خواهد؟ اكرام زيد كار مي‌خواهد، بايد برود کدو، بادمجان و سيب و ميوه بخرد اكرام مجاني كه نمي‌شود خشك و خالي بيايد بنشيند بگويد خواستيم شما را در اينجا بياوريم و از مجالست با حضرتعالي بهره مند شويم و فرض كنيد كه از نورايت مجلس بهره‌مند بشويم، طرف ميگويد برو بابا گرسنه‌مان است، برو يك چيزي بياور، اين كه اكرام نشد كدام پيغمبر و امامي اينطوري ضیوف خودش را اكرام كرد؟ چطور به ما كه رسيد حضرتعالي نورانيتت گرفته؟ آيا اگر حليلة جليلة كريمه، در كنارت بود مي‌گفت: گرسنه‌ام، مي‌گفتي: يك مقدار به ما نگاه كن كه از نورانيّت ما بهره‌مند بشوي؟ می گفت، ‌نورانيّت مال خودت، فرض كنيد كه شكم گرسنه‌ ما را سير كن!

تلميذ: استطاعت امر تكويني است يا تشريعي؟

استاد : خوردن امر تكويني است يا تشريعي؟

تلميذ: خوردن تشریعی است.

استاد: آقا یعنی شما تا حالا هرچه مي‌خورديد تشريعي بوده؟!

اللَهم صلی علی محمد و آل محمد